

# از دری که بسته نیست



عنوان کتاب: ستاره‌ها گم شدند  
 شاعر: کبرا بابایی  
 تصویرگر: ناهید کاظمی  
 ناشر: مدرسه  
 نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۶  
 شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه  
 تعداد صفحات: ۴۸ صفحه  
 بها: ۱۲۰۰ تومان

نگار نوبهار

## شعرها برای که سروده شده‌اند؟

«ستاره‌ها گم شدند»، نام اولین مجموعه شعر شاعر جوان و باذوق، کبرا بابایی است. این مجموعه، شامل چندین شعر در قالب نیمایی و چارپاره است. اولین نکته‌ای که در مواجهه با این کتاب به ذهن می‌رسد، این پرسش است که مخاطب این کتاب در چه گروه سنی قرار دارد؟ متأسفانه در شناسنامه کتاب، روی جلد و در صفحات داخل، گروه سنی خاصی ذکر نشده است. با توجه به آن چه از ظواهر و شواهد کتاب برمی‌آید، می‌توان به احتمال قریب به یقین گفت که شعرها برای نوجوانان سروده شده‌اند. این نکته را از قطع کتاب، تصویرگری و قالب شعرها که چارپاره

و نیمایی است، می‌توان دریافت. هم‌چنین، موضوعها و درون‌مایه سروده‌های این کتاب نیز حاکی از آن است که مخاطب این شعرها، گروه سنی نوجوان است.

## ساده، مثل نوجوانی

بابایی در سروده‌های این کتاب، زبانی ساده و روان و بدون دست‌انداز دارد؛ زبانی نزدیک به زبان گفتار که در آن از بیچیدگی‌ها و لفاظی‌های بزرگسالانه نشانه‌ای نمی‌یابیم:  
 جنگل خشک تنهاست  
 تشنه مانده چمنزار  
 آی هی بادِ مودی!

از سرم دست بردار

✽

باد ولگرد! برگرد

هی نکش دست من را

پشت بدقولی من

تشنه مانند گل‌ها

(شعر ابر، ص ۶)

او در پس این زبان ساده و نزدیک به گفتار، نوجوانی است که از احساسات، درد دل‌ها، دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های خود می‌گوید و برای بیان این حرف‌ها، نیاز به صنعت‌گری و استفاده فراوان از آرایه‌های ادبی عجیب و دور از ذهن نمی‌بیند. حرف‌هایش را ساده می‌زند و تنها گاه در صورت ضرورت از تشبیه‌های ساده و یا تشخیص سود می‌جوید:

آسمان

یک لباس آبی است

روزهای خنده طرح آن

آفتابی است

(شعر لباس زمین، ص ۱۶)

باغ کوچکم!

صبر کن

سرفه‌های خشک تو

خوب می‌شود

با عصاره بهار و سوپ سبز عید

از چمن لباس تازه می‌خری

نونوار می‌شوی

با حریری از شکوفه سپید

می‌رسد بهار

تا دوباره خاکِ خشک را

زیر و رو کند

چادر مجاله تو را

اتو کند

(باغ و بهار، ص ۵)

تنها در برخی از شعرهای نیمایی، به نظر می‌رسد شاعر مقهور قافیه شده است. این مسئله ظاهراً از علاقه و دلبستگی شاعر به قالب‌های کهن نشان دارد؛ به گونه‌ای که هنوز کاملاً از قید و بندهای قالب‌های قدیم رها نشده و خود را ملزم به رعایت قافیه در فواصل معین کرده است:

شاعری

توی کاغذ دلش

شعرهای گریه‌دار می‌نوشت

ابر شعر را

مثل بغض

بی‌قرار می‌نوشت

آفتاب را

بشت ابرها

در انتظار می‌نوشت

شاعری

دوست داشت

شعرهای خویش را

با مخاطبی شبیه تو

گفت‌وگو کند

روح شعرهای تلخ را

با حلاوت تو روبه‌رو کند...

(شعر شاعری که هیچ‌کس نمی‌شنید، ص ۲۶)

### عاطفه‌ای زلال و شفاف

نوجوانی دوره گذر از کودکی به جوانی است. در این دوران، نوجوان دچار احساسات پیچیده و گاه متناقض می‌شود. از یک سو، هنوز از دنیای بازی‌گوشانه کودکی و بازی با عروسک‌ها و... دل‌نکنده است و از سوی دیگر، آرزو دارد هر چه سریع‌تر به دنیای پُر شور و نشاط جوانی قدم بگذارد. به نظر می‌رسد شاعر این سروده‌ها، شناخت دقیق و خوبی از دوره نوجوانی و تغییر و تحولات روحی این دوره دارد؛ چرا که به خوبی توانسته است روایت‌گر دلتنگی‌ها، غصه‌ها، شادی و آرزوهای یک نوجوان باشد. شاید یکی از دلایل این امر، آن باشد که بابایی هنوز خود در آغاز جوانی است و فاصله چندانی با روزهای نوجوانی ندارد. به هر تقدیر، عاطفه‌ای زلال و شفاف، محور اصلی سروده‌های او در این کتاب است. عنصر عاطفه یکی از عناصر اصلی شعر است. گاه این عنصر، اصلی‌ترین نقش را در شعر ایفا می‌کند و از این طریق، تأثیر فراوانی بر احساسات و عواطف مخاطب نیز باقی می‌گذارد. گاه شاعر از آرزوهای ساده خود و دل‌بستگی به درختی می‌گوید که می‌خواند زمستانی عبوس را پشت سر بگذارد و در بهاری سبز بایستد:

چه قدر چهره‌ات عوض شده

درخت آشنای سبز من!

نگاه کن، من آمدم، بیا

جوانه‌های تازه‌ای بزن

✽

دوباره با تو روبه‌رو شدم

به شکل یک لباس تازه‌تر

بیا و لحظه‌ای مرا ببوش

لباس سبز برگ را بخر...

(شعر مثل آسمان بایست، ص ۴۴)

گاهی به بیان اندوه ناشی از خشکسالی می‌پردازد و با ماهی اسیر تُنگ، احساس همدلی می‌کند:

دستان خشکش

خالی‌ست دیگر

عنصر عاطفه

یکی از

عناصر اصلی

شعر است.

گاه این عنصر،

اصلی‌ترین

نقش را

در شعر

ایفا می‌کند و

تأثیر فراوانی

بر احساسات و

عواطف

مخاطب نیز

باقی می‌گذارد

افتاده از یا

این رود لاغر

✽

تنگ است در رود

دنیای ماهی

بیرون می‌افتد

از آب، گاهی

✽

ماهی به خشکی

عادت ندارد

باران... خدایا!

باران بیارد!

روی تپه دانه می‌شوم

جوانه می‌شوم...

(شعر قهر و آشتی، ص ۱۲)

### از دری که بسته نیست

بابایی در کتاب ستاره‌ها گم شد- گرچه اولین مجموعه شعرش اوست- خلاف آنچه ممکن است درباره‌اش تصور شود، دنباله‌رو هیچ‌یک از شاعران کودک و نوجوان نیست. او ادای کسی را در نمی‌آورد و پا جای پای کسی نمی‌گذارد. هر چه هست، او در این شعرها «خودش» است.

البته گاه فراموش می‌کند که مخاطب شعرهایش یک نوجوان است و به بیان برخی از دغدغه‌ها و اندیشه‌های بزرگسالانه خود می‌پردازد که هیچ تناسب و نزدیکی با دنیای نوجوان ندارند؛ نظیر شعر زیر:

حرف‌ها

در دهان تلخ‌مان

بو گرفته است

دوستی

رفته است

از من و تو رو گرفته است

خسته می‌شوم

از تمام نام‌های گیج

توی دفترت،

سرت

از تو و غصه‌های دست دومت

زخم‌های بار چندمت

خسته می‌شوم

از منی که خسته است

از دری که تا ابد به روی ما

بسته است!

بسته است!

بسته است!

(شعر از دری که بسته است، ص ۴۶)

شاید این شعر، تنها به اعتبار زبان ساده و روان آن، در کنار ۱۵ شعر دیگر این مجموعه نشست باشد؛ وگرنه درون‌مایه و دغدغه ذهنی شاعر در این شعر که نوعی گلایه از دنیا و روابط حاکم میان انسان‌هاست، هیچ ارتباط و نزدیکی با دنیای نوجوان ندارد.

زبان شعر او نیز گرچه زبانی برجسته و شاخص و منحصر به فرد نیست، تقلیدی و کلیشه‌ای نیست. زبانی است که نشان می‌دهد شاعر این سروده‌ها، همان‌طور که استعداد والایی برای سرودن دارد، راه درازی نیز پیش‌رو دارد تا به زبان و واژگان خاص خود دست یابد؛ راه درازی برای گشودن درها و دریچه‌های بسیار که در انتظار اوست.

(شعر ماهی و آب، ص ۲۰)

او از یک طرف نگران از دست دادن روزهای خوش کودکی و نوجوانی است و از سوی دیگر، بیم قدم نهادن در دنیای بزرگ‌ترها را دارد. این‌جاست که با حسرت از پایان روزهای خوش نوجوانی یاد می‌کند:

...

حالا ولی

لبخند باغ سرخ تو مصنوعی است

عطر گلی میان صدایت نیست

روز تولدت

با یک بغل ستاره می‌آیم

تا چشم‌های تو

می‌آورم

هزار گلستان را

تا پیش پای تو

اما تو بعد از این

لب‌ها را به لبخند

عادت نمی‌دهی

اصلاً عجیب نیست

وقتی شدی بزرگ

دیگر به هیچ چیز

رضایت نمی‌دهی

(شعر هدیه، ص ۲۲)

گاهی نیز از قهرها و آشتی‌های ساده این دوران و دوستی‌های بی‌ریای آن می‌گوید:

قهر می‌کنی

ناگهان

اسب باد می‌شوی

می‌وزی در آسمان دور

ابر می‌شوم

تا سوار اسب سرکشت شوم

روی تپه‌های خشک می‌دوی